

تقریب نگاه شیعه و سنی پیرامون شرایط امام‌جامعه



■ محمد خداپرست

ولا یت و امامت، محوری و وحدت آفرین برای جامعه اسلامی است که کم توجهی به میانی اصولی و کلامی، در طول سده‌های قبل منجر به ایجاد شکاف و اختلاف از همین میانی شده است. پیشتر در نوشتاری تحت عنوان «اجماع موکد فقهای شیعه و عامه بر ضرورت خلافت و امامت» در صفحه اندیشه روزنامه «جوان» به بررسی تطبیقی میان نظر یسه خلافت و امامت و به ضرورت تحکیم امامت در جامعه اسلامی پرداختیم. در این یادداشت با نگاهی تقریبی به نظر فقه شیعیان این شرط مربوط به ۱۲ امام شیعه است و بررسی و انطباق قرائت نظر شیعیه و اهل سنت در خصوص شرایط احراز امامت جامعه می پردازیم.

■ ■ ■

■ شروط امام در نگاه اهل سنت

شروطی که در دیدگاه اهل سنت برای امام جامعه عنوان شده‌است، تقریباً همان شرایطی است که برای قاضی مطرح شده است؛ علاوه بر آن که به علت تواتر و کثرت روایات از پیامبر اکرم(ص) در خصوص قریبشی بودن امامان (که از نظر فقه شیعیان این شرط مربوط به ۱۲ امام شیعه است) این شرط را نیز برای امام در جامعه اسلامی ذکر کرده‌اند. ابوالحسن مارودی از فقهای متقدم فقه سیاسی اهل سنت، شرایط امام را در کتاب «الاحکام السلطانیة» در هفت اصل عنوان می کند: ۱- احراز عدالت ۲- اجتهاد در علم دین و توان استنباط احکام ۳- داشتن سلامت در حواس به گونه‌ای که توان دریافت مدرکات را داشته باشد. ۴- سلامت در جسم و اعضای بدن از نقایصی که مانع کار و تلاش در اداره جامعه می شود. ۵- صاحب بینش و بصیرت بودن که بتواند مصالح امت اسلامی را تشخیص و سیاست مردم را تدبیر نماید. ۶- شجاعت و غیرت که قدرت مبارزه با دشمن و حفظ محدوده اسلامی را به حاکم بدهد. ۷- دارای شرافت نسبی و از طایفه قریش باشد، چرا که احادیث متعددی از پیامبر(ص) بر قریبشی بودن امامان تصریح کرده است. البته برخی فقهای اهل سنت شروط فوق را در کنار چهار شرط دیگر قرار می دهند که البته تا حدودی در شروط قبل نیز نهفته‌اند. این شروط اولیه عبارت‌نداز: «مسلمان بودن، «مرد بودن»، «عبد نبودن» و «داشتن بلوغ». این خلدون شرایط فوق را در پنج شرط جمع و خلاصه نموده که عبارت‌نداز: «علم»، «کفایت»، «درایت»، «سلامت» و «قریشی بودن». است. البته این خلدون اشاره می کند در خصوص شرط آخر تردید وجود دارد.

قاضی القضات «عبدالجبار همدانی» از دانشمندان بزرگ معتزله و اهل سنت، در خصوص شرایط امام جامعه از سه شرط اصلی علم، عدالت و پارسایی و شجاعت نام می برد و امامت فرد صاحب این صفات را معتبر می داند: «اول آنکه امام باید عالم باشد به گونه‌ای که توان مراجعه به قول علما و تشخیص قول ضعیف از قوی را داشته باشد، دوم آنکه امام باید در حد بالایی از پارسایی و عدالت باشد و گرنه نمی‌تواند حدود اسلامی و قضاوت در جامعه را اجرا نماید و سوم آنکه باید شجاع باشد که اگر نباشد قدرت ساماندهی سپاه اسلام و جهاد با کفار را نخواهد داشت».

«ابوالقاسم زمخشری» از جمله دانشمندان و اهل فاسق، به حکم قرآن و نص آیات قرآنی، جایز نیست، ایشان در تفسیر کشف خود ذیل تفسیر آیه: «وَإِذَا بَلَغَ الْإِرْهَاقُ...» [بقره ۱۲۴] مایی آورد مبنی بر اینکه شخص ظالم و خطاکار، شایسته مقام امامت نیست.» با وجود اقوال فوق، موضوعی که در برهه‌هایی از تاریخ در تفکر اهل سنت ناشی از اندیشه‌های اشاعره شکل گرفت و تا حدودی موضوعات فوق را به حاشیه برد، نگاه جبری گرای به موضوع حاکم است. از نگاه بر خی گرچه آنچه ذکر شد، شروط لازم و قطعی برای امامت جامعه اسلامی به شمار می‌روند اما اگر حاکمی روی کار آمد که فاقد این شرایط بود، نباید به مخالفت با او بیاخاست. در واقع گرچه عدالت، علم، اجتهاد و بصیر بودن از شرایط امام و خلیفه مسلمانان است اما در صورتی که جاهل فاسق ظالمی بر کرسی خلافت تکیه زد و با اعمال خلاف اسلام و قرآن خود موجب تعطیل شدن حدود الهی و وارد شدن ظلم و جور بر مسلمانان و نیز باعث تضییع حقوق آنان شد، از صلاحیت نمی‌افتد و نباید از خلافت عزل شود.

طبیعتاً چنین موضوعاتی که توسط برخی مطرح شده‌است،

از حیث منطقی و عقلایی چندان قابل اعتنا نیست و باید از رهگذر تاریخی به علت چنین ابراز نظرهایی نگریست. در واقع برخی علمای عامه کوشیده‌اند حوادث صدر اسلام و خلافت برخی افراد فاقد این ویژگی‌ها را توجیه نمایند و در مقام امامت جامعه توسط آنان تشکیک نکنند که به چنین مسیری سوق یافته‌اند. به عنوان نمونه در موضوع احراز مصداق امام جامعه، عده‌ای از اهل سنت تعیین جانشین از سوی خلیفه پیش را مطرح و برخی دیگر تعیین خلیفه توسط شورای خاصی را ذکر می کنند و گروهی دیگر می گویند حتی اگر کسی از راه قهر و غلبه، یعنی به زور اسلحه و قدرت نظامی هم منصب خلافت را اشغال کرده، هر چند فاسق و جاهل باشد او خلیفه واجب الطاعه مسلمین است! بنابر این اگر خلافت و جانشینی پیامبر(ص) بنابر آنچه اهل سنت می گویند از نوع مسائل فقهی و فروع دینی باشد، نه از نوع مسائل مهم عقیدتی- دینی، پس مخالفت با چنین خلیفه‌ای و نپذیرفتن خلافت او در صورتی که مخالف، حجت شرعی و عقلی داشته باشد، موجب کفر و فسق او نخواهد بود، بلکه از نوع مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر در اجتهاد و استنباط خواهد بود. محدث بزرگ اهل سنت «مسلم بن حجاج قشیری» (متوفی ۲۶۱) در کتاب «صحیح» خود از قول «حذیفه بن یمان» روایتی آورده است که پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «بس از من، پیشوایانی بر سر کار خواهند آمد که نه در راه من قدم بر می دارند و نه روش من را در پیش خواهند گرفت. در میان ایشان، کسانی بر خواهند خاست که پیکرشان، پیکر آدمی ولی قلب‌شان قلب شیطان است. من پرسیدم: ای رسول خدا! اگر من با چنین پیشوایانی هم‌زمان بودم، تکلیف چیست؟ حضرت فرمود: مطیع و فرمانبردار پیشوایان! اگر چه پشتت را به تازیانه بپازارند و مالت را به یغما ببرند.» به نظر می‌رسد این روایت با بسیاری دیگر از نظرات مصرح اهل سنت در تعارض است.

قاضی «یونکر باقلائی» از جمله متکلمان برجسته اشاعره، در خصوص شرایط احراز منصب خلافت و چگونگی عزل او سخنانی دارد که در راستای همین مطلب است. وی بدوادر خصوص شرایط به دست آوردن مقام خلافت، سه شرط و ویژگی شخصیتی را معتبر می‌داند که عبارت‌نداز: «قریشی بودن، بر خوردار ی از علم در حد قضاوت و نیز تسلط بر تاکتیک‌های اداره سپاهیان و توان اداره و حفظ مرزهای اسلامی». سپس وی نظر خود را به گونه قابل تأملی در خصوص عزل خلیفه فاقد این صفات ادامه می دهد: «امام هر گز با غصب اموال، کشتار مردم و نفوس محترم و عدم اجرای حدود، از مقام و منصب خود بر کنار نمی شود، بلکه آدر چنین شرایطی تنها وظیفه امت این است که او را نصیحت کنند و وی را بر ستاندن و خود نیز در گناه و تعدی، از وی فرمان برند.»

جالب اینجاست برخی علمای اهل سنت پذیرش ظلم حاکم و شرایط عدم احراز را برسای خلیفه مصداق نقض غرض می‌دانند و آن را سبب عبث شدن همه شرایط احراز تلقی می کنند.

به عنوان نمونه میر سیدشریف جرجانی (گر گانی) از جمله علمای اهل کلام عامه در قرن ششم هجری است که معتقد بود برخی فردگرایان مطلق از مذهب شیعه و سنی

برای خود تصویری ساخته‌اند که سبب شده است ویژگی اصلی «یکپارچگی اسلامی» تغییر یابد و از همین رو خود را در صدد تجدید حیات این یکپارچگی قلمداد می کرد. جرجانی در کتاب شرح مواقف، ذیل عنوان «فی شروط الامامه» می‌نویسد: «نظر جمهور بر آن است که آن کسی مستحق امامت است که در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند امور دین را بر عهده بگیرد و قادر بر اقامه برهان، دلیل، حجت و حل شبهه در عقاید دینی باشد. همچنین وی در پیشامدها و احکام وقایع چه بر اساس نص یا به واسطه استنباط احکام قدرت فتوا داشته باشد، چرا که مهم‌ترین هدف امامت حفظ اعتقادات، حل اختلافات و پایان دادن به نزاع و خصومت‌هاست و انجام این امور بدون شرط مذکور امکانپذیر نخواهد بود.» همچنین امام باید از جنگ و صلح و آماده‌سازی لشکریان و حفظ مرزها دارای رأی قوی، بصیرت و تدبیر باشد تا بتواند با مردم مملکت را اداره کند. او نیز باید از شجاع و دارای قوت قلب باشد تا بتواند از حریم اسلام و بلاد مسلمین با ثبات قدم در معر که جنگ محافظت کند.»

وی به کنار گذاشتن این شروط توسط برخی علمای عامه و الزامی نبودن آنها در برخی شرایط متعرض شده است و در همین خصوص نیز می‌نویسد: «رخي گفته‌اند در امامت این سه ویژگی شروط واجب و الزامی نیست، زیرا در زمان کوتنی همه این شروط در هیچ یک از پیشوایان وجود ندارد و اگر این چنین باشد یا نصب شخصی بدون این ویژگی‌ها واجب است که در این صورت گذاشتن این شروط بیهوده خواهد بود. زیرا امامت بدون این شرایط تحقق یافته است. یا اینکه نصب کسی با چنین شرایطی واجب است که این نیز تکلیف مردم است به امری فراتر از آنان، اگر بگوییم که هیچ کدام از این دو واجب نیست، در این صورت گذاشتن این شروط مستلزم مفاسدی خواهد بود که دفع این مفاسد با نصب شخصی بدون این ویژگی‌ها ممکن خواهد بود؛ در نتیجه این اوصاف در امامت معتبر نیست. آری، واجب است که امام در ظاهر عادل باشد که به مردم ستم روا ندارد. پس چه بسا فاسق، اموال را در خواشش‌های نفسانی مصرف کند و این موجب ضایع شدن حقوق گردد. همچنین واجب است بالغ اوصاف در امامت معتبر نیست. آری، واجب است مرد باشد، زیرا عقل و دین زنان ناقص است و بالاخره واجب است آزاد باشد تا اینکه خدمت به مالکش او را از انجام وظایف امت باز ندارد.»

■ نظر شیعه در احراز شرایط امام

از نظر علمای شیعه، یک رهبر مذهبی باید شروط مشخصی داشته باشد تا جایگاه امامت جامعه را احراز نماید. از جمله این موضوعات می‌توان به بالغ بودن، عاقل بودن، مرد بودن، شیعه ۱۲ امامی بودن، عادل بودن، حلال‌زاده بودن، دارای قوه حافظه قوی بودن، اجتهاد و زنده بودن اشاره کرد. مبنای اساسی شرایط احراز امام جامعه از نگاه شیعیان روایت معروف امام صادق (ع) است که می‌فرمایند: «واما من الفقهاء من كان صائنا لنفسه، حافظا لدنیه، مخالفا لاهوا، مطيعا لامر مولاه فللوام أن یقلدوه». بنا بر این روایت به طور کلی خصوصیات زیر باید در ولی فقیه باشد: ۱- علمش در حدی باشد که بتواند رساله بنویسد. ۲- عدلش در حدی باشد که به آن ملتزم باشد. ۳- از خواسته‌های نفسانی‌اش آنقدر فاصله بگیرد که به راحتی بتواند بر نفس خود غلبه



کند. ۴- بر مسائل زمانش آگاه و بصیر باشد ۵- همه استعدادها و ویژگی‌های درونی خود را در یک سطح پرورش داده باشد. شاید بتوان این شرط‌ها را در دو شرط خلاصه کرد: ۱- قفاقت به همراهه وسلاح بصیرت و اجتهاد داشته باشد. ۲- حافظ دین خود و دیگران باشد. امام خمینی(ره) می‌گوید: هرگاه ولی فقیه به شناختی رسید که در حکومتاری و قضاوت بین مردم اهل و سستی یکنند پس به حتم او فقیه است و می‌تواند قضاوت و امور سیاسی و دینی مردم را اداره تر پیدا کند.

■ فرجام سخن

چنانچه قابل ملاحظه است، تقریباً همان شروطی که در مذهب شیعه در خصوص امام جامعه ذکر شده توسط اهل سنت نیز تأیید شده است. اگر شرطی نیز توسط علمای یکی از مذاهب عنوان شده است معمولاً به صورت ضمنی در مذهب دیگر نیز مورد عنایت بوده است. مثلاً اگر شرط حلال زادگی در مذهب شیعه و توسط علما به عنوان یکی از شروط امامت جامعه مطرح نشده است، همین شرط را می‌توان در پاک بودن اصالت و انتساب به قریش که اهل سنت بر آن تأکید دارند، مستتر دانست. یا شرط زنده بودن برای حاکم که توسط شیعه ذکر شده د، در میان اهل سنت موضوعی بدیهی تلقی شده است. به گونه‌ای که این حزم می‌نویسد: «جایز نیست از مرگ امام سه روز بگذرد و امامی دیگر تعیین نشود». نکته حائز اهمیت دیگر آن است که از مسلمات مذهب شیعه است که ولی امر در همه زمان‌ها باید باشد، چنانکه در احادیث شیعه موجود است. ابن بابویه قمی در کتاب علل الشرائع بابی را تحت عنوان «لعللة التی من اجلها لاتخلوا الارض من حجه الله - عزوجل - علی خلقه» آورده و ذیل آن احادیث زیادی را ذکر کرده است. لذا این مطلب که در یک زمان امام باید یکی باشد، نزد مذهب سنی و شیعه مسلم است و بر این مطلب اجماع نیز نقل شده است. ابن حزم در همین زمینه می‌گوید: «تفاق نظر وجود دارد که جایز نیست در یک زمان در تمام دنیا دو امام باشد یا هم متفق هماهنگ باشند یا نباشند؛ در دو مکان باشند یا یک مکان».

محمدحسین فضل‌الله می‌گوید: «در میان کسانی که بعد از پیامبر اکرم(ص) معتقد به امامت باشند، اختلافی نیست؛ بنابرین هیچ کس در امامت امام شریک نیست و هیچ کس در امری ولایت ندارد، مگر اینکه با اجازه و زیر نظر امام باشد، چرا که او تنها امام مسلمانان است. مقصود از ذکر این مطالب، پایان دادن به دعوا و اختلافاتی است که به وجود آمده‌است. بنابر مذهب امامیه، امام علی(ع) بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) از حق خود گذشت کرد و همانطور که در بحث وجوب طاعت امام هم گفتیم و از ظاهر نامه امام علی(ع) به مالک اشترتر که در نهج‌البلاغه آمده است، این مطلب فهمیده می‌شود. آنجا که می‌فرمایند: «پس دست خود را باز کنشاید تا اینکه با اجازه و زیر نظر امام خود نماندند و از اسلام روی بر گردانند» و مردم را به نابود ساختن دین محمد(ص) خواندند. پس ترسیدیم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه و یارانی را در آن ببینم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از محروم ماندن از خلافت است و از بپسن رفتن حکومت بر شما که چند روزی بیش دوام نیاورد و چون سرایی نهان شود یا چون ابری که فراهم نشده پراکنده گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا بر خاستم تا جمع باطل را بکنده و محو نابود گردید و دیانت استوار شد و بر جای بیارمید.» همچنین امام حسن مجتبی(ع) حکومت را به معاویه تسلیم کرد و از اینکه در براره حکومت با او جدال کند و خودش خلیفه شود، به خاطر ترس از اینکه این مسئله به جنگ بکشد و اسلام شکست بزرگی را متحمل شود، برهیز کرد.

چنانچه از جمع امور فوق قابل دریافت است، شرایط احراز امامت جامعه میان اهل سنت و شیعه بسیار به هم نزدیک است و تقریباً کلیت شرایطی را که اهل سنت برای امام جامعه لازم می‌دانند شیعیان نیز به نحوی دیگر ابراز نموده‌اند. در نهایت هنگامی که همه شروط امامت و ولایت در شخصی جمع شود، اطاعت از او واجب است و او جانشین و خلیفه خدا بر بندگار و مورد اطمینان امت است. این موضوع پتانسیل هماهنگی و همگرایی را میان اهل سنت و تشیع ایجاد می‌کند و می‌تواند زمینه‌ای برای وحدت حول محور امامت و ولایت باشد.

صراط

تقریب مذاهب امروز هدفی الهی است



امروز «تقریب» یک هدف فوری، یک غرض الهی و یک فکر حیاتی است و باید دنبال شود. این خلأ زمان است – بیش از همه زمان‌های دیگر – ما باید آن را پُر کنیم، خوشا به حال انسان‌هایی که بتوانند خلأ زمان خودشان را پُر کنند؛ خواست لحظه را بفهمند و آن را برآورده نمایند. بعضی کارها اگر در لحظه خاصی انجام بگیرد، مفید است؛ اگر در آن لحظه انجام نگیرد، پای بسا آن فایده را نخواهد داشت.

امروز دنیای اسلام نیازمند این تقریب است، در این تقریب – همانطور که مکرر گفته شده- غرض این است که فرقه‌های اسلامی، در مقام فکر و اعتقاد به یکدیگر نزدیک بشوند! بسا برخی از تصورات فرق نسبت به یکدیگر، با مباحثه و مذاکره به استنتاج خوبی منتهی بشود. شاید بعضی از سوء تفاهم‌ها بر طرف و بعضی از عقاید تعدیل و بعضی از افکار به طور واقعی به هم نزدیک بشود. البته اگر این بشود، بسیار بهتر از هر شکل دیگر است؛ حداقل این است که روی مشترکات تأکید بشود. این گفت‌وگوها و مذاکرات، کمترین فایده‌اش این خواهد بود، بنابر این باید از طرح مسائل تفرقه‌انگیز خودداری بشود.

در مرحله فقهی نیز تبادل نظر بین مذاهب مختلف، در بسیاری از ابواب فقهی به فتاوی نزدیک، بلکه واحدی منتهی خواهد شد. بعضی از فرق اسلامی، در برخی از ابواب فقهی، تحقیقات و پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند؛ دیگران می‌توانند از آنها استفاده کنند. گاهی ممکن است در برخی از احکام و استنباطات اسلامی از کتاب و سنت، نوآوری‌هایی در اختیار بعضی از فرق اسلامی باشد؛ دیگران از آن استفاده خواهند کرد و به فتاوی نزدیک به هم یا مشترکی خواهند رسید. ما می‌بینیم گاهی فتوایی را از مذهبی نقل می‌کنند، در حالی که آن فتوا، فتوایی غریب در آن مذهب است. ممکن است اهل آن مذهب، از آن فتاوی تحاشی بکنند یا اصراری به آن نداشته باشند. چرا ما نگریم؟ تا فتاوی مشترک را پیدا کنیم؟

بیانات رهبر انقلاب در دیدار اعضای شورای عالی مجمع تقریب مذاهب اسلامی ۱۳۷۰/۱/۷

درنگ



پاسخ حجت‌الاسلام غلامی به شبهاتی در خصوص تمدن نوین اسلامی

پایان امر دینی یک شوخی است

مهدوی که اوج جامعه اسلامی در آن مقطع خواهد بود.

رئیس شورای سیاستگذاری کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی در واکنش به برخی نگاه‌ها به مدرنیته گفت: همه آنهایی که امروز از تسلط و غلبه مدرنیته صحبت می‌کنند یکسان نیستند. بعضی‌ها اتفاقاً در نقد مدرنیته با ما اشتراک نظر دارند اما وقتی به این می‌رسند که چه باید کرد، می‌گویند هیچ کاری نمی‌شود کرد، یعنی سرنوشت محتویمان این است که در برابر تمدن غربی زانو بزنید.

وی اظهار داشت: اگر توانستید بگویید انقلاب و هم است و وجود عینی ندارد می‌توانید از سیستمه مطلق مدرنیته هم صحبت کنید، این هم که بگویند انقلاب اسلامی هم درون مدرنیته قرار می‌گیرد این هم یک شوخی است، و انقلاب معادلات مدرنیته را به هم ریخته است. همچنین در پاسخ به این شبهه و سؤال که آیا مدعای انقلاب اسلامی در تحقق تمدن نوین اسلامی بر اساس احکام ظاهری است یا واقعی، می‌توان اشاره کرد ما بر اساس مکتبسم فقه به احکام دست پیدا می‌کنیم، لزوماً آنچه فقه به عنوان احکام اسلامی ارائه می‌کند عیناً مطابقت با دین ندارد بلکه تلاش مجتهدانه ماست برای رسیدن به واقعیت احکام دینی، لذا به همین دلیل است که ما قاعده معذرت را در فقه داریم. ما موظف هستیم با همین توفیق نداشته‌ایم و دچار خطا شدیم اما کسی نمی‌تواند از خطاها به این برسد که اسلام داد ما در عصر غیبت به اندازه ضماعت باید تلاش کنیم. آنهایی که می‌گویند تمدن نوین است، البته موظف به افزایش وسع خودمان در عصر غیبت هستیم یعنی ما موتور محرک جوانان انقلابی را خاموش کنیم، یعنی دست از تلاش بکشیم، یعنی ما دین را بر رقبای ما و دشمنان اسلام بیشتر یایشان را بر گردن جامعه اسلامی بفشارند. ما هر وقت که دست از اسلام سیاسی واجتماعی کشیدیم در مسیر خود انزوائی، اضمحلال و نابودی اسلام قرار گرفتیم.

ما در این ۴۰ سال در برخی زمینه‌ها توفیقات بزرگ داشته‌ایم و در یکسری زمینه‌ها هم توفیق نداشته‌ایم و دچار خطا شدیم اما کسی نمی‌تواند از خطاها به این برسد که اسلام ناب و انقلاب اسلامی گذاشته نشده است، ما مکلف و موظف به انجام وظایف و تمدن‌سازی حداکثری هستیم.

در این میان برخی شبهه عینیت تمدن نوین اسلامی تراز با تمدن بی‌بدیل مهدوی(عج) را مطرح می‌کنند که در این خصوص باید گفت تمدن نوین اسلامی را نباید هم عرض تمدن مهدوی تلقی کرد. تمدن مهدوی کارش فتح قله نهایی است و ممکن است مسیری را طی کند که اساساً این مسیر در اختیار ما نیست. من به آن تمدن می‌گویم تمدن بی‌بدیل

